

نقد بازخوانی تشیع

[جواد علاء المحدثین*]

■ چکیده

محسن کدیور یکی از پژوهشگران نوگرای معاصر است. یکی از دغدغه‌های ایشان (و از مباحث ممتاز در فضای روشنفکری) چگونگی استناد به دین است. در این نوشتار، نحوه استدلالها و نیز قوت و کارایی استنادات آقای کدیور، در مبحث ذکرشده، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده - در مقام نقد - ابتدا شاخص‌های صحیح امامت و تعریف تشیع را از دیدگاه کدیور بررسی می‌کند و سپس به نقد آنها از دیدگاه امامت، علم علوی و توصیف اهل بیت (علیهم‌السلام) در نهج‌البلاغه، تحلیل تأکید امیرالمؤمنین بر افضلیت خویش و... می‌پردازد. وی در ادامه، نحوه مواجهه کدیور با نهج‌البلاغه را نقد کرده و ادعاهای ایشان را بی‌دلیل می‌داند و در نهایت، با بیان ضرورت توجه به شرایط اجتماعی در زمان صدور هر سخن، مقاله را به پایان می‌رساند.

واژگان کلیدی: کدیور، نحوه استناد به دین، امامت امیرالمؤمنین، نهج‌البلاغه.

* . دکترای علوم قرآن و حدیث و مدیر پژوهش‌های فرهنگی دانشگاه آزاد تهران شمال.

در میان پژوهشگران دینی نوگرای معاصر - در ایران - آقای دکتر محسن کدیور، با توجه به پیشینه مباحث نظری اش، ویژگی‌های خاصی دارد. البته این ویژگی‌ها، به مرور زمان دچار تغییراتی شده‌اند که امیدواریم به نقطه پیشین بازگردند. یکی از مباحث وی، که قطعاً در فضای روشنفکری، امتیاز مهمی محسوب می‌شد «دغدغه استناد» بود. دکتر کدیور در مصاحبه منتشر شده‌ای با همین عنوان،^۱ پس از تقسیم‌بندی نوگرایان مذهبی معاصر می‌گوید:

دغدغه‌ای که من الان دارم، دغدغه خلوص است؛ نحوه استناد به دین است؛ یعنی هر کدام از این اندیشه‌های مختلف، چقدر از آن چه را که بدان رسیده‌اند می‌توانند به دین واقعی نسبت بدهند. (شخصاً قائلم که فقط یک دین واقعی هست؛ این گونه نیست که در طول زمان دین تولید بشود و تکوین بیابد و تحول بیابد و هیچ امر ثابتی در میان نباشد.) مشکل اصلی به نظر من نحوه استناد آن‌ها به دین است؛ یعنی به چه میزانی این‌ها خودشان را دین‌دار می‌دانند؛ به عبارت دیگر چقدر از مقومات، ذاتیات و محورهای اصلی را حفظ می‌کنند که ما بتوانیم آن‌ها را جزو ارزش‌های دینی حساب بکنیم؛ چون گاهی وقتها خیلی کمرنگ است. بحث جدی من این است که به چه دلیل این اندیشه را می‌توان دینی نام نهاد؟

وی در ادامه، قرآن را اولین و سنت را دومین منبع دین برمی‌شمارد و در توضیح سنت می‌گوید:

منبع دوم که جای مناقشه فراوانی دارد و جای اختلاف فراوان هم هست، مسأله حدیث یا سنت معصومان (علیهم‌السلام) است... ما انسان‌هایی داشته‌ایم که در تلقی وحی و تعالیم دینی، به قابلیت‌های ویژه‌ای رسیده بودند که اسم آن را در تفکر سنتی عصمت می‌گذاریم. اینان مطالبی را از خداوند دریافت کردند که در زمان مناسب در اختیار مردم قرار دادند... مشکلی که ما نوعاً در میان نوگرایان جامعه خودمان داریم، عدم عنایت به سنت است. خود پیامبر ﷺ می‌گوید: «من بین شما دو امر گران‌بها و سنگین می‌گذارم؛ یکی

۱. دو هفته نامه ایران فردا، شماره ۵۱، صص ۸۲ - ۸۸ و شماره ۵۲ صص ۵۷ - ۶۰.

کتاب خدا و یکی اهل بیتم». اهل بیت؛ نه به اعتبار انتساب آن‌ها به پیامبر ﷺ، بلکه به اعتبار اهلیت آن‌ها در دانش دینی؛ به اعتبار این که منبع دینی محسوب می‌شوند. می‌گوید اگر به این دو تمسک کردید، گمراه نخواهید شد و مسلمان خواهید بود؛ یعنی اندیشه شما از انحراف و اعوجاج نجات خواهد یافت. نوگرایی دینی اگر از سنت معتبر غفلت کند، یقین بدانند که به انحراف دچار می‌شود. ... دین‌دار کسی است که اگر برایش محرز شد امری از جانب خداوند یا در مرتبه بعدی از جانب رسول ﷺ و در مرتبه بعدی از جانب امام معصوم (علیه السلام) است، این امر را دیگر غیر قابل بحث بدانند.

آقای کدیور در سخنرانی منتشر شده دیگری، با این بیان که «متأسفانه نوگرها نسبت به سنت خیلی غفلت دارند» به تحلیل این ضعف در نحله‌های گوناگون نواندیشان معاصر می‌پردازد:

در احیای اندیشه دینی، اصالت دینی باید حفظ شود. آن چه از پالایش‌گاه احیاگران تولید می‌شود، باید دین باشد؛ نه آن که به بهانه فریه کردن اندیشه دینی و احیای دین، اندیشه دیگری - ولو قدرتمند - به جای دین نشسته باشد.^۱

این تأکیدات ارزنده بر لزوم «استناد به منابع معتبر دینی» و این که نواندیش دینی مشخص کند به چه اعتبار خود را دین‌دار و نظریه‌اش را دینی می‌داند، هشدار ضروری برای اندیشمندان ما بوده و هست؛ ضرورتی که دکتر کدیور در آن دوره به فراسط دریافته و به صراحت بر آن پای فشرده است.^{۲ و ۳}

۱. کدیور، محسن، «تحلیل انتقادی سه نظریه معاصر احیای دینی»، (خلاصه سخنرانی در سمینار بزرگداشت دکتر شریعتی، دانشکده فنی تهران، ۱۳۷۶/۴/۳) هفته نامه راه نو، شماره ۱، (اردیبهشت ۱۳۷۷ش).

۲. در گفتگویی حضوری که در سال ۱۳۸۵ش با آقای کدیور داشتم، ایشان نسبت به انتشار مصاحبه یادشده با ایران فردا، به شدت اعتراض داشتند و گفتند: «قرار بوده متن مصاحبه را قبل از چاپ، برای ویرایش به من بدهند؛ اما به دلیل زندانی شدن من، بدون ویرایش چاپ کردند». البته توضیح ایشان وجیه به نظر نمی‌رسید؛ چون «دغدغه استناد» علاوه بر نام، روح حاکم بر این مصاحبه است و با ویرایش، تغییری در ماهیت آن صورت نمی‌گیرد.

۳. در مقدمه کتاب حکومت ولایی می‌خوانیم: «اندیشه سیاسی در اسلام از دیدگاه شیعه به دو دوران کاملاً متمایز تقسیم می‌شود؛ دوران اول دوران حضور معصوم در جامعه است و دوران دوم دوران غیبت امام معصوم از جامعه. ملاک تمایز این دو دوران، حضور و غیبت انسان ویژه‌ای است با سه صفت ممتاز: علم

■ بازخوانی تشیع و دغدغه استناد

در عباراتی که گذشت، اعتقاد کامل به مبانی امامت شیعی، به خوبی مشاهده می‌شود؛ اما آقای کدیور در نیمه دوم سال ۸۴، دیدگاه‌های متفاوتی را با عنوان «بازخوانی تشیع» مطرح و تعریف جدیدی از مفهوم امامت ارائه کرد که فاصله قابل توجه و معناداری با دیدگاه پیشین ایشان داشت.

البته صرف تغییر عقیده اشکالی ندارد؛ اما می‌توان دلایل و استنادات را مورد مناقشه قرار داد؛ به ویژه اینکه ایشان در گذشته‌ای نزدیک، به مبانی مغایری اعتقاد داشته است: «دغدغه‌ای که من الان دارم، دغدغه خلوص است؛ نحوه استناد به دین است؛ یعنی هر کدام از این اندیشه‌های مختلف، چقدر از آن چه را که بدان رسیده‌اند می‌توانند به دین واقعی نسبت بدهند».

این مقاله قصد دارد نحوه استدلال‌ها و قوت و کارایی استنادات آقای کدیور - در مباحث اخیر ایشان - را به نقد بکشد.

■ مفهوم امامت و سند آن

تعبیر آقای کدیور در خلال عبارات نقل شده این بود: «[در عقیده شیعه، امام] انسان ویژه‌ای با سه صفت: علم لدنی، عصمت و نص خاص از جانب خداوند است که اگر امری به طور محرز از او به دست آمد، [شیعه] این امر را غیر قابل بحث [و اطاعتش را واجب] می‌داند»؛ اما وی در مباحث جدیدش، با ارائه قرائت دیگری از مفهوم امامت با عنوان «تشیع تاریخی سنتی»، تعریف ذکر شده را به نقد کشید.^۱

لدنی، عصمت و نص خاص دال بر نبوت یا امامت وی از جانب خداوند. واضح است که حضور چنین انسانی در جامعه با عدم حضورش تفاوت جوهری دارد... دوران غیبت صغری نیز به واسطه حضور نواب خاص معصوم در جامعه، به همین عصر ملحق می‌شود... تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام که زمانش برای ما مشخص نیست».

۱. آقای کدیور درباره «تشیع سنتی» می‌گوید: «در یک جمله شیعیان [سنتی] یعنی قائلین به ادامه نبوت منهای وحی... کسانی که وظیفه حفاظت و ترویج و تبیین دین را پس از پیامبر به عهده دارند افراد دیگری به نام امامان هستند و این امامان کسانی هستند که همانند پیامبر، معصوم از گناه و خطا هستند؛ نه گناه می‌کنند و نه اشتباه می‌کنند... لازمه چنین مقامی این است که اینها از علمی بالاتر از علم کسی که از معلم می‌آموزند

■ شاخص‌های صحیح و معتبر امامت

روایات فراوانی در منابع معتبر شیعی، امامت را بر اساس همین مفاهیم (نص الهی، عصمت، علم غیب) تبیین می‌کنند. ما در مقام نقد، به اشکالات آقای کدیور بر این مفاهیم می‌پردازیم؛ وی تشیع را اینگونه تعریف می‌کند: «شیعه بودن یعنی باور داشتن به قرائت علی علیه السلام از پیام نبوی صلی الله علیه و آله»^۱ «ما شیعه‌ایم، چون برداشت علی و یارانش را از برداشت‌های دیگر بهتر می‌دانیم»^۲ «تأکید امام علی علیه السلام و متون معتبر باقی‌مانده از امامان همواره بر نوعی افضلیت علمی، بصیرت، تهذیب و پاکی نفس .. است»^۳.

آقای کدیور در ارائه سند برای ادعاهای خود، نهج‌البلاغه را - به عنوان قوی‌ترین سند دینی بعد از قرآن - معرفی می‌کند. وی ادعا می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه، دائماً بر افضلیت خود تکیه می‌کند؛ نه بر مواردی چون انتصاب الهی، صدور نص از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، عصمت و علم غیب:

این [استناد به] شایستگی، در نهج‌البلاغه هم موج می‌زند. ما اهل بیت از شما اولاییم به این امر؛ چرا؟ چون سوادمان بیشتر است؛ انسمان با پیغمبر بیشتر بوده؛ بیشتر قرآن را می‌فهمیم.^۴

برخوردار باشند؛ یعنی علمی موهبتی؛ علم لدنی یا علم غیب؛ علم از طرق غیر عادی. ویژگی سومی که این افراد دارند آن است که ... توسط خدا نصب می‌شوند و پیامبر این نصب را اعلام می‌کند ... ویژگی چهارم ... امام فیوضات معنوی هم دارد و در زمان غیبت، از آن فیوضات معنوی‌اش استفاده می‌شود. پس غیبت، چهارمین مفهوم کلیدی تشیع سنتی است ... آنچه که از این بحث برآمد آن است که در آغاز، تشیع امری بسیط بود؛ پیروی علی به دلیل افضلیت؛ این امر به تدریج شاخ و برگ پیدا کرد و گسترش یافت. این امور سه یا چهارگانه مطالبی است که در قرن چهارم قطعاً بوده است؛ اما چه اتفاقی بین قرن یک تا قرن چهارم افتاده که این اعتقادات به تشیع اولیه اضافه شده است؟» (کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲»، سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ش؛ متن سخنرانی در وبسایت شخصی ایشان موجود است).

۱. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۱؛ شاخص‌های بازخوانی تشیع»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۲ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

۲. کدیور، محسن، «چرا تشیع؟ کدام تشیع؟»، (سخنرانی در حسینیه ارشاد، ۴ آبان ۱۳۸۴ش)، متن کامل در سایت ایشان موجود است.

۳. کدیور، محسن، «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی»، (سخنرانی در محرم ۱۴۲۷ق)، این سخنرانی در روزنامه شرق (۸۴/۱۲/۱۴) چاپ شده است.

۴. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

این دیدگاه به‌طور خلاصه، فرو کاستن عقیده «امامت منصوب» به «امامت دانشمندان پرهیزگار» است. آقای کدیور، در مقاله‌ای مستقل با عنوان «قرائت فراموش شده؛ بازخوانی نظریه علمای ابرار؛ تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل امامت»، به دفاع از این دیدگاه پرداخت.^۱ در ادامه، به نقد این دیدگاه می‌پردازیم.

■ امامت در نهج البلاغه

مواردی در نهج البلاغه به چشم می‌خورند که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن‌ها به افضلیت و اولویت خویش بر دیگران اشاره می‌کند؛ اما افضلیت در علم و بصیرت و تهذیب نفس، اولاً با داشتن علم غیبی و لدنی، عصمت، نص الهی و انتصاب نبوی صلی الله علیه و آله تعارض ندارد و ثانیاً امام علیه السلام همه این ویژگی‌ها را در مورد خود و اهل بیت علیهم السلام مطرح فرموده است.

نخستین ویژگی مورد بحث در امامت، انتصاب الهی و معرفی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به این سؤال است که آیا خداوند، شأن پیشوایی برای امام قرار داده و مردم را - از طریق نص نبوی - موظف به تبعیت از او نموده است یا نه؟ آقای کدیور می‌گوید:

علی علیه السلام خود را عالم نامیده. دیگران هم می‌توانند عالم باشند. اما علی علیه السلام به‌خاطر هم‌نشینی بیشتر با پیامبر صلی الله علیه و آله، تهذیب نفس بیشترش و این که توانسته است اصول دین و معارف مذهب را بیشتر در خود متجلی کند، اعلم است.^۲ طبعاً در فرض انتصاب و نص، امامت حقی الهی است و امام حق پیشوایی و مقام عصمت دارد؛ اما در فرض دوم، امام فرد برتری است که در اثر به‌دست آوردن امتیازاتی مانند تهذیب نفس و بهره‌گیری از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله، بهترین فهم و برداشت را از تعالیم نبوی دارد و سزاوارترین فرد برای پیروی است. تفاوت عمیق این دو برداشت از امامت روشن است و می‌توانیم آنها را با فرازهایی از نهج البلاغه تطبیق کنیم؛ در خطبه ۱۵۱ می‌خوانیم:

«إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُورَانُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ عِرْفَاؤُهُ عَلَي عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا

۱. کدیور، محسن، فصل‌نامه مدرسه، سال اول، شماره سوم، (اردیبهشت ۱۳۸۵) / ۹۲-۱۰۲.

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی»، (سخنرانی در محرم ۱۴۲۷ش)، این سخنرانی در روزنامه شرق (۸۴/۱۲/۱۴) چاپ شده است.

مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ»^۱

«همانا امامان عهده‌داران امر الهی در میان مردم و سرپرست بندگان از جانب خدایند. جز کسی که آن‌ها را بشناسد و او را بشناسند به بهشت نمی‌رود و جز کسی که ایشان را انکار کند و آن‌ها انکارش نمایند، به جهنم نمی‌رود.»
در نامه بیست و پنجم نیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مأمورین جمع‌آوری زکات می‌خواهد به مردم بگویند:

«...أُرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لِأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ»^۲
«همانا ولی خدا و جانشین او مرا به‌سوی‌تان فرستاده است تا حق الهی در اموالتان را از شما دریافت کنم.»

هم‌چنین - در ادامه - فرازهایی با عنوان «توصیف اهل بیت (علیهم السلام) در نهج البلاغه» خواهند آمد که مؤید موارد فوق هستند.

■ علم علوی در نهج البلاغه

چنان‌که گفتیم آقای کدیور علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را یادگیری صرف از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - در نتیجه هم‌نشینی با آن حضرت - می‌داند؛ یعنی آموختن در یک نظام متداول بشری. در مقابل، عقیده رایج شیعه آن است که منشأ علم ائمه (علیهم السلام)، علاوه بر یادگیری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، الهی و فراتر از نظام عادی بشری است. اکنون فرازهایی از نهج البلاغه را با دو این نظریه مقایسه می‌کنیم:

«فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَ تُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَائِعِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مُنَاحِرِ رِكَابِهَا وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قِتْلًا وَ مَنْ يَمُوتُ

۱. العرفاء، جمع عريف: القيم بامر قوم عرف عليهم (كتاب العين) العرفاء جمع عريف و هو القيم بأمور القبيلة أو الجماعة من الناس يلي أمورهم ويتعرف الأمير منه أحوالهم (لسان العرب).

۲. در گفتگویی با آقای کدیور - که پیش‌تر به آن اشاره شد - ایشان درباره عبارات ذکر شده از نهج البلاغه، اظهار داشتند که دلالت آنها با بیاناتی از قبیل آنچه در کتاب حکومت ولایی (ذیل روایات «... فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا» در مقبوله عمر بن حنظله و «... فانی قد جعلته عليكم حاكما» در توقيح ناحیه مقدسه) آورده‌اند قابل‌خنده است؛ اما مراجعه به آن کتاب و بررسی مباحث مطرح شده در آنجا، به‌روشنی این ادعا را مردود می‌سازد که البته مجال این بررسی در این مقاله نیست.

مِنْهُمْ مَوْتًا!١»

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، از من راجع به آن چه از امروز تا قیامت واقع می شود نخواهید پرسید و راجع به هر گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه کند، مگر آن که شما را از رهبر آن و جلودارش و خیمه گاه و محل اجتماع آنان و کسانی از ایشان که کشته می شوند یا به مرگ طبیعی می میرند خبر خواهم داد.»

«وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ ٢»

«به خدا قسم اگر بخواهم می توانم هر یک از شما را به آغاز و پایان کارش و تمام شئون زندگیش خبر دهم؛ ولی از آن می ترسم که این کار موجب کافر شدن شما به رسول خدا ﷺ شود.»

امام علیؑ هم چنین در توضیح ماجرای بعثت رسول خدا ﷺ - و این که صدای ناله شیطان را در آن هنگام شنیده و در مورد علت آن از پیامبر ﷺ سؤال کرده است - می فرماید:

«هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ؛ ٣»

«این (صدای) شیطان است که از پرستش خود ناامید شده است. ای علی! تو آن چه را که من می شنوم می شنوی و آن چه را من می بینیم می بینی؛ جز آنکه تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر من هستی.»

پیش گویی های امیرالمؤمنین علیؑ در نهج البلاغه فراوان و بعضاً مشهور هستند که ما از تکرار آنها صرف نظر می کنیم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۲. همان، خطبه ۱۷۵.

۳. همان، خطبه ۱۹۲.

■ توصیف اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازهایی از نهج البلاغه، اوصاف خود را در قالب معرفی اهل بیت پیامبر یا عترت نبی علیهم السلام بیان نموده‌اند. این عبارتها از جهت دیگری نیز در بحث ما اهمیت دارند؛ اگر امامت، صرفاً به معنای برتری یافتن فهم و برداشت علوی از اسلام - به دلیل درک بیشتر محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تهذیب نفس بیشتر (و نه نص و گزینش الهی) - باشد، تخصیص مسأله به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی معنا و نشان دهنده تعصبات قومی خواهد بود که شأن آن حضرت از چنین نسبتی مبراست. همچنین اگر ادعای امیرالمؤمنین علیه السلام «افضلیت به دلیل انس بیشتر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» باشد، چگونه می‌توان این قاعده را درباره کسی مانند امام حسین علیه السلام - که در کودکی اش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند - به کار برد؛ آن‌هم با حضور صحابه‌ای که بعضی از آنها حدود بیست سال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده‌اند؛ لذا اگر فرض آقای کدیور صحیح بود، امام تنها باید بگوید: «من افضل» یا «من برترم»؛ نه آن که «ما اهل بیت برتریم». نکته مهم‌تر این که ائمه بعدی نیز همواره اظهار کرده‌اند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید رهبر و مرجع در همه امور باشیم.

تعبیر «اهل بیت» بار معنایی خاصی دارد. اصولاً تعمیم افضلیت در خاندان - آن‌هم با تعبیر سنگینی که در ادامه خواهند آمد - معقول نیست؛ مگر آن که تعبیر اهل بیت به افراد برگزیده‌ای اشاره داشته باشد؛ همان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث قطعی ثقلین قرآن و اهل بیت علیهم السلام را بازماندگان جدایی ناپذیر خود در میان امت معرفی فرموده است؛ دو بازمانده‌ای که امت در صورت تمسک به هر دوی آن‌ها از گمراهی می‌رهند.^۱ این بیان حضرت نشان می‌دهد که اهل بیت علیهم السلام افراد برگزیده‌ای هستند که جایگاه حجیت دینی دارند. مشابه همین سخن در نهج البلاغه آمده است:

۱. با توجه به اظهار نظر آقای کدیور (که در صدر مقاله آمد) ایشان باید توضیح دهد که در رویکرد جدیدش، با حدیث ثقلین چه می‌کند؛ زیرا دلالت حدیث، به روشنی غیر از سخن ایشان است. هم‌چنین از جهت سندیت (صرف نظر از منابع شیعه)، حدیث ثقلین در منابع اهل سنت نیز متواتر و غیر قابل تردید است. برای مشاهده مدارک مربوط به این حدیث رک: حسینی میلانی، سید علی، نفعات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ۳، مجلد اول.

«فَأَيْنَ يَتَّاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عَشْرَةَ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ؛»^۱

«چگونه به سرگردانی کشیده شده و چه سان متحیر مانده‌اید و حال آن که عترت پیامبرتان در میان شمایند. آنان اساس حق و نشانه‌های دین‌اند.»
 «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ ... آلِ مُحَمَّدٍ ص ... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْبَقِيَّةِ؛»^۲
 «آل محمد ﷺ جایگاه سرّ الهی و پناه امن دین او و گنجینه علم خدا و مرجع حکم او و پناهگاه کتاب‌های او و کوه‌های استوار دین اویند... آن‌ها اساس دین و ستون یقین‌اند.»

«بَنَّا يُسْتَعْتَبُ الْهَدْيِ وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛»^۳
 «هدایت از ما خواسته می‌شود و نابینایی به واسطه ما روشنی می‌یابد. ائمه از قریش و از این شاخه بنی‌هاشم‌اند. امامت شایسته کسان دیگر نیست و کسانی غیر ایشان شایستگی زمام‌داری ندارند.»

■ ائمه عليهم السلام حجت الهی هستند

آقای کدیور در تبیین تشیع سنتی می‌گوید:

شیعه با یک واژه نبی را و هم امام را طبقه‌بندی می‌کند و آن واژه «حجت» است ... حجت یعنی سند دینی بودن ... شیعیان اعتقاد دارند که حجت سه چیز است: خدا ... پیامبر و دیگری امام.^۴

آنچه کدیور به تشیع سنتی نسبت داده است، دقیقاً از خلال توصیفات امیرالمؤمنین عليه السلام در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. همان، خطبه ۲.

۳. همان، خطبه ۱۴۴.

۴. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده‌شده در سایت ایشان موجود است.

مورد اهل بیت علیهم‌السلام فهمیده می‌شود: کسانی که مرجع حکم و ملاک حق و باطل‌اند. اکنون عبارت صریح‌تری از آن حضرت را به موارد پیشین می‌افزاییم؛ حضرت در پاسخ شخصی که در باب خدانشناسی سؤال کرد، فرمود:

«شیطان تو را به مشقّت فراگرفتن بیش از آن‌چه در کتاب بر تو واجب شده یا در سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه هدی علیهم‌السلام آمده، نیفکند و علم آن را به خدا واگذار که این منتهای حق خداوند بر توست.»^۱

حضرت در این عبارت، تعالیم پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را در یک طبقه نهاده و حجت دانسته‌اند و از هردو به «سنت» یاد می‌کنند.

عبارات نقل شده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیف امام و اهل بیت علیهم‌السلام ویژگی عصمت آنان را نشان می‌دهد: «خليفة خدا و سرپرست الهی بندگان»، «اساس دین»، «سنتش هم عرض سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» و... مقام عصمت، ملازم چنین ویژگی‌هایی است.

اکنون به این جملات آقای کدیور توجه فرمایید:

نه بحث نصب است، نه بحث علم غیب؛ بحث افضلیت و شایستگی است. این شایستگی در نهج‌البلاغه موج می‌زند. ما اهل بیت از شما اولاییم به این امر؛ چرا؟ سوادمان بیشتر است؛ آسمان با پیغمبر بیشتر بوده؛ بیشتر قرآن می‌فهمیم...^۲

باید از آقای کدیور پرسید چگونه می‌توان تعبیری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد خود و اهل بیت علیهم‌السلام بیان فرموده است (مانند: «عهده‌دار امر الهی در میان بندگان»، «جایگاه سرّ الهی» و...) را با تعبیر «سوادمان بیشتر است» توضیح داد؟ آیا تعبیر «پناهگاه کتاب‌های الهی» با عبارت «بیشتر قرآن می‌فهمیم» برابر است؟
سخنی دیگر از آقای کدیور:

نکته این است که علی جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد یا دیگران. اما چرا باید علی باشد؟ بحث این است که علی از ذی‌القربی است؛ علی از بنی‌هاشم است و

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۰.

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

دیگران نیستند... استدلال علی این نبوده است که من منصوب الهی هستم
یا من علم غیب دارم.^۱

در مورد نحوه تأکید آقای کدیور بر نهج البلاغه (که گویا سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به این کتاب منحصر می شود) در ادامه سخن خواهیم گفت. تا اینجا ملاحظه شد که در نهج البلاغه، از منصوب بودن امام سخن رفته است. اکنون - با توجه به اینکه آقای کدیور تعبیر «ذی القربی» را از سوی حضرت می پذیرد - باید ببینیم منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این تعبیر چیست؟ به این فراز از سخنان حضرت توجه فرمایید:

«تا آنکه خداوند رسولش را به نزد خویش بُرد؛ گروهی به قهقرا بازگشتند و از دستاویزی که امر به مودت آن شده بودند، دوری گزیدند و بنا را از اساس بنیادش جابه‌جا کردند و در غیر جایگاهش نهادند.»^۲

دستاویزی که مسلمانان امر به مودت آن شده‌اند - بر حسب آیه ۲۳ سوره شوری - ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که مسلمانان نباید پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از این محور دور می شدند و بنا را از جایگاهش خارج می کردند. حضرت، محوریت خود و اهل بیت علیهم السلام را از این جهت دستور قرآن می داند که ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛ نه صرف خویشاوندی.^۳

نکته دیگر این که اگر حضرت امیر علیه السلام فرموده است: «من علم غیب دارم؛ پس باید حاکم و پیشوا باشم» یا فرموده است: «چون معصوم هستم باید امام باشم» به این دلیل است که اساس پیشوایی حجت‌های الهی، گزینش الهی است و - درجه‌ای از - عصمت و علم، از لوازم این جایگاه الهی هستند؛ لذا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نمی فرمود: «چون من معصوم هستم یا علم غیب دارم از من پیروی کنید»؛ بلکه می فرمود: «من رسول خدایم پس مرا تبعیت کنید»؛ هرچند ادله عقلی و نقلی نشان می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مراتب بالایی از علم و عصمت را دارا بودند.

۱. همان.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۳. برای تفصیل مطلب رک: میلانی، سید علی، مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و سنت.

■ تأکید امیر المؤمنین (علیه السلام) بر افضلیت خویش و تحلیل آن

چنان که پیش تر گفتیم، این که امیر المؤمنین (علیه السلام) بفرماید: «من از دیگران افضل یا اعلم هستم» یا «اولی به حکومتم» و تعابیری از این دست، با منصوب بودن ایشان از سوی خداوند متعال و رسول (صلی الله علیه و آله) تعارضی ندارد؛ واضح است که برگزیده الهی اعلم، افضل و اولی نیز هست. ممکن است سؤال شود: چرا باید کسی که منصوب الهی و معرفی شده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، به جای معرفی خود به این اوصاف، به افضلیت و اعلمیت خویش استناد کند؟ در پاسخ این سؤال - ضمن یادآوری این نکته که امیر المؤمنین (علیه السلام) بارها بر منصوب بودن خود تأکید کرده‌اند - باید بگوییم گاهی شرایط مخاطبین و یا بحث در گرفته، اقتضا می‌کند که به اولویت‌ها استدلال شود.

ماجرای طالوت را در قرآن کریم ملاحظه کنید؛ بنی اسرائیل از پیامبر خود خواستند تا برای آنان فرماندهی برگزیند و پیامبرشان در پاسخ آنها گفت: «خداوند طالوت را به عنوان فرمانده شما برگزیده است»؛ اما آنان بلافاصله ایراد گرفتند که «چگونه او فرمانده ما باشد، حال آن که ما برای فرماندگی سزاوارتریم؟ زیرا طالوت فرد ثروتمندی نیست». آنها صراحتاً در مقابل نصب الهی و معرفی رسول خدا موضع گرفتند؛ با آن که ابتدا خودشان خواهان چنین نصیبی شده بودند. پیامبر بنی اسرائیل هم در پاسخ گفت: «طالوت را خداوند بر شما برگزیده و وسعت علم و قوت بدن او را افزوده است».^۱ پس ممکن است برخی افراد در شرایطی، زیر بار نص و نصب الهی و نبوی نروند و بهانه بیاورند که شخص منصوب، فلان برتری را ندارد. یکی دیگر از استنادات آقای کدیور به نهج البلاغه این است که وقتی برای امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شد مهاجرین در سقیفه گفته‌اند: «ما شجرة پیامبریم»، حضرت فرمود:

«گفتند ما از درخت پیغمبریم، اما من میوه پیغمبرم. احتجاج به درخت

کردید، اما میوه آن را تلف نمودید؛ اهل بیتش ثمره آن درختند. شما سراغ

آن درخت آمدید و میوه و شکوفه‌اش را لگدمال کردید.»^۲

آقای کدیور چنین نتیجه می‌گیرد:

۱. بقره / ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۷.

احتجاج‌هایی که شده در این حد است؛ این احتجاج‌ها کجا و مطالبی که در قرن ما گفته می‌شود (یعنی اتکای امامت بر نص الهی، نصب پیامبر ﷺ عصمت و علم) کجا؟^۱

در مقام نقد می‌گوییم: در این ماجرا، پاسخ امام متناسب با استدلال مهاجرین بوده است و - همانطور که اشاره کردیم - احتجاجات امام، در این حد نبوده و خود ایشان جابه‌جا نص، نصب و علم را مطرح کرده‌اند و عصمت نیز از سخنان ایشان منتج می‌شود. آقای کدیور، شعری را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) - به عنوان قرینه‌ای دیگر بر ادعای خویش - نقل می‌کند:

اگر حکومت بر مردم را با شورا به دست آوردی / این چگونه شورایی است
که طرف‌های مشورت در آن غایب بودند؟ / او اگر در برابر مخالفان به
قربان با پیامبر ﷺ استدلال نمودی / دیگران از تو، به پیامبر ﷺ سزاوارتر
و نزدیک‌ترند.^۲

کاملاً روشن است که اینگونه سخن گفتن، برای نقض استدلال طرف مخالف است و نمی‌توان سخنان و احتجاجات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به این موارد محدود کرد. به تعبیر دیگر، این سخنان، با استنادات حضرت مبنی بر «منصوب بودن خود از جانب خدا و رسول» منافاتی ندارند و کاملاً قابل جمع هستند.

بدین ترتیب، این ادعا که «محوریت امامت در نهج‌البلاغه به افضلیت است و نه نص و انتصاب و علم لدنی» ابطال شد. اکنون به مناقشه‌ای مبنایی‌تر می‌پردازیم: «رجوع به نهج‌البلاغه، به عنوان قویترین سند بعد از قرآن کریم».

■ نقدی بر نحوه مواجهه با نهج‌البلاغه

چنان که نقل شد، آقای کدیور تشیع را «قرائت علوی (علیه السلام) از اسلام نبوی (صلی الله علیه و آله)» می‌داند؛ لذا روش دست‌یابی به فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اهمیت ویژه‌ای در چهارچوب فکری وی

۱. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۹۰.

دارد. آقای کدیور نهج البلاغه را مرجع دستیابی به سخنان حضرت قرار داده و آن را دومین سند بعد از قرآن شمرده است؛ در صورتی که:

الف) نهج البلاغه گزیده‌ای از فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. مؤلف کتاب، جناب سید رضی (ره)، در مقدمه آن - ضمن بیان قصد خود بر جمع‌آوری برگزیده سخنان حضرت - می‌گوید: «ادعا نمی‌کنم به همه سخنان حضرت امیر (علیه السلام) دسترسی داشته‌ام و چه بسا آن چه که به دست من نرسیده از آن چه رسیده بیشتر باشد». هم‌چنین در ابتدای خطبه‌ها می‌نویسد: «برگزیده خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام)» و در ابتدای بخش نامه‌ها و کلمات قصار نیز تعبیر «برگزیده» (المختار) را به کار برده است.

ب) آقای کدیور در مباحثش، کتب روایی شیعه را - که اصول و مجامع اصلی آن در قرن چهارم هجری تدوین یافته‌اند - شدیداً تحت تأثیر جریان غلو دانسته است؛ لذا روایات بسیاری در موضوع امامت (که در منابع روایی شیعه آمده است) در مباحث ایشان مطرح نمی‌شوند. عجیب این جاست که نهج البلاغه نیز در همان قرن چهارم تدوین یافته است. هم‌چنین سید رضی (ره) (م ۴۰۶ق) کتابی به نام خصائص الائمه (علیهم السلام) دارد که مروری بر فهرست آن، اعتقادات مؤلف را نشان می‌دهد؛ اعتقاداتی که از دید آقای کدیور محکوم به تشیع تفویضی و سنتی است. روش حدیثی سید رضی (ره) در نهج البلاغه و میزان سندیت آن - از حیث فنی و علم‌الحدیث - نیز به هیچ‌وجه از کتب مشابه قوی‌تر نیست.

بنابر آنچه گفته شد، اکتفای آقای کدیور به نهج البلاغه با عنوان «قوی‌ترین سند حدیثی» و تضعیف عمومی سایر منابع، نوعی افراط و تفریط است که از لحاظ علمی قابل دفاع نیست. اگر آقای کدیور به روش حدیثی و یا شخصیت علمی سید رضی اعتماد دارد، خوب است مروری هم بر کتاب خصائص الائمه (علیهم السلام) داشته باشد. ما چند نمونه از این کتاب را می‌آوریم و اولین نمونه - برای تأکید مجدد بر این که نهج البلاغه، گزیده فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است - سخن مشهوری از آن حضرت است که در نهج البلاغه نیامده:

«اگر برایم مسند قضاوت زده شود، بین اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و میان اهل قرآن با قرآن حکم

خواهم کرد؛^۱

از امام علیه السلام روایت شده است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، از قول ایشان

فرمود: «ای علی! تو جانشین من هستی»^۲؛

نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود دستور دادند تا به حضرت علی علیه السلام با لقب

«امیرالمؤمنین» سلام کنند و چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که این دستور از کجاست؟

فرمودند: «از جانب خدا و رسولش»^۳؛

در این کتاب، خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر شریفشان - در مدینه - نقل شده

است که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«من در میان شما قرآن را به جای گذاشتم... و نشانه بزرگ و پرچم دین و

نور هدایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام را. آگاه باشید که او «حبل الله» است؛ پس

به حبل الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید... او زمام‌دارِ پس از من و وارث

علم و حکمت من و میراث‌دار انبیای پیش از من است...»^۴

بنا بر آن چه گذشت، برخورد ایجابی آقای کدیور با نهج‌البلاغه و برخورد سلبی وی با سایر

منابع حدیثی، دلیل منطقی ندارد.

■ اشاره‌ای به جمع‌آوری‌های دیگر از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام

چنان‌که بیان شد، نهج‌البلاغه گزیده‌ای از فرمایشات حضرت علی علیه السلام است و مؤلف کتاب

(سیدرضی) نیز به این موضوع تصریح نموده است. به همین دلیل برخی از دانشمندان، به

جمع‌آوری مابقی سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و تکمیل نهج‌البلاغه پرداخته‌اند؛ از مهمترین آثار

در این زمینه می‌توان به نهج السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه (اثر محقق معاصر شیخ

محمد باقر محمودی در هشت جلد) و مسند امام علی (اثر محقق معاصر سید حسن قبانیچی

در ده جلد) اشاره کرد.

۱. سید رضی، خصائص الائمة علیهم السلام / ۵۵.

۲. همان، ۴۹.

۳. همان، ۶۷.

۴. همان، ۷۴.

معرفی چنین کتبی، به معنای قابل استناد دانستن همه نقلیات آنها نیست؛ اما چنان که ذکر شد، نهج البلاغه و مؤلفش - از نظر مبانی حدیثی - امتیاز ویژه‌ای نسبت به دیگر کتب روایی و مؤلفان آنها ندارد^۱ (لااقل از نقطه نظر مباحث آقای کدیور)؛ لذا محدود بودن استنادات آقای کدیور به نهج البلاغه، نوعی ترجیح بلامرجح و بلا دلیل است؛ اگرچه - همانطور که دیدیم - حتی با اکتفا به نهج البلاغه نیز ادعاهای آقای کدیور در موضوع امامت مردود است.

■ ادعاهای بی دلیل و مدرک

آقای کدیور بارها در سخنرانی‌های خود گفته که یک ملاک برای شناخت صحیح مفهوم تشیع، برداشت اصحاب طراز اول امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا سایر امامان از این واژه است. به این جملات توجه کنید:

افتخارمان به سلمان و مقداد و عمار و ابوذر است که در یک انتخاب تاریخی، در نظر ما درست انتخاب کردند. اما چرا آنها علی (علیه السلام) را انتخاب کردند؟ آنها ضابطه‌هایی را گفتند که می‌توان گفت شیعه به این ضوابط شناخته می‌شود.^۲

یقین داریم که بعد از رحلت پیامبر، افرادی به نام شیعه علی شناخته شده‌اند، .. این افراد حدود ۵۰ نفر از شاخص‌ترین صحابه‌اند که نامشان هم موجود است ... شیعه از قرن سوم و چهارم دقیقاً همین چهار خصوصیتی که گفتم [اعتقاد به نص، عصمت، علم لدنی و غیبت] را داشته است؛ اما در قرن اول وقتی می‌گفتند: سلمان شیعه است، ابوذر شیعه است؛ یعنی اینها دقیقاً به این نکات چهارگانه قائل بوده‌اند؟ به نظر می‌رسد این اعتقاد یک اعتقاد

۱. به‌عنوان مثال در کتب روایی، موارد بسیاری از استناد امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ماجرای غدیر خم، روزهای نخست رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و دوران حکومت حضرت نقل شده است که در ادامه به یک مورد اشاره خواهیم کرد (ر.ک: انصاری، محمدباقر، اسرار غدیر / ۲۶۳-۲۷۲؛ علامه امینی، الغدير، ج ۱).

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۳ آذر ۱۳۸۴ ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

مستحدثی است، یعنی بعداً این اعتقادات کم کم ایجاد شده است.^۱ ویژگی اصلی علی علیه السلام که این پیروان اولیه بر آن تأکید می کردند، افضلیت علی نسبت به دیگران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۲ کدیور چنین ادعاهایی را با اطمینان مطرح می کند؛ بدون آن که هیچ نمونه و سندی برای آن‌ها بیاورد. در اینجا نمونه‌هایی را برای ابطال این ادعا ذکر می کنیم:

– در کتاب *وقعة صفین* (تألیف نصر بن مزاحم؛ م ۱۲۱۲ق) نقل شده است که جناب عمار یاسر در جنگ صفین خطاب به عمروعاص گفت:

آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؟ من تحت ولایت خدا و رسول و پس از او علی هستم؛ اما تو مولایی نداری.^۳

ابن‌ابی‌الحدید، شارح سنی مذهب *نهج‌البلاغه* نیز این سخن عمار را نقل کرده است.^۴

– حاکم نیشابوری در *مستدرک خود* – که از منابع مهم اهل سنت است – با دو سند نقل می کند که ابوذر در کنار کعبه ایستاده بود و مردم را خطاب می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مثل اهل بیت من چونان کشتی نوح علیه السلام است که هرکس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر که سربپیچد غرق می‌گردد.»^۵

اگر پیشوایی امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها به دلیل شاگرد اول بودن در مدرسه رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم، اولاً تشبیه به کشتی نوح علیه السلام و اینکه تخلف از حضرت، مساوی غرق شدن و هلاکت دانسته شود معنا نخواهد داشت؛ زیرا اگر کسی به شاگردان رتبه بعد هم مراجعه کند، یا اگر

۱. همان.

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۱؛ شاخص‌های بازخوانی تشیع»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۲ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

۳. منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین* / ۳۳۸.۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح *نهج‌البلاغه*، ۲۱/۸.۵. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ۲/۳۴۳ و ۳/۱۵۱.

شاگردان دوم، سوم و... به آن حضرت مراجعه نکنند، علی القاعده نباید هلاک شوند. ثانیاً تعبیر «اهل بیت» نشان می‌دهد که صرفاً رتبه داشتن در مدرسه نبوی ﷺ ملاک نیست؛ زیرا در آن صورت باید برای نشان دادن طریق منحصر هدایت (به مثابه کشتی نوح) تعبیری به کار می‌رفت که حکایت از قرابت معنوی و دینی با رسول الله ﷺ داشته باشد؛ همان گونه که تعبیر «اهل بیت»، در منظومه اعتقادی شیعه چنین وزن و معنایی دارد.

یعقوبی در تاریخ خود نقل کرده که ابوذر در زمان عثمان، بر در مسجد النبوی ﷺ ایستاده و گفت: محمد ﷺ وارث علم آدم و پیامبران ﷺ است و علی بن ابی طالب ﷺ وصی محمد ﷺ و وارث علم اوست. ای امت سرگردان پس از پیامبرش! اگر کسی را که خدا جلو انداخته، جلو می‌انداختید و آن را که خدا عقب افکنده، عقب می‌نهادید و به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبران گردن می‌نهادید، از بالای سر و زیر پاهایتان برکت بر شما می‌ریخت...^۱

■ ضرورت توجه به شرایط اجتماعی در زمان صدور هر سخن

یکی از استنادات آقای کدیور این است که امیرالمؤمنین ﷺ در ماجرای مراجعه مردم پس از قتل عثمان - که به حکومت امام منجر شد - از امامت منصوص، علم الهی و عصمت خویش سخن نگفته‌اند و نهایتاً بیان داشتند که چون خداوند از دانشمندان پیمان گرفته تا بر ظلم ستم‌گر و ستم‌دیدگی مظلوم صبر نکنند، حکومت را می‌پذیرند. به تعبیر دیگر چون حضرت علی ﷺ در این صحنه حساس، خود را «عالم» معرفی نموده و به استناد این وصف، حکومت را پذیرفته‌اند، تعریف امامت همین است: «علی ﷺ به نظر ما اعلم علماست و به خاطر پیمانی که خداوند از او و از هر عالمی در مرتبه خویش گرفته است، بیعت را می‌پذیرد و خلافت را آغاز می‌کند».^۲

در واقع آقای کدیور شیعه بودن - و تعریف تشیع - را پیروی از حضرت علی ﷺ به دلیل همین اعلم بودن، در کنار تهذیب نفس بیشتر ایشان می‌داند و اظهار می‌کند که این اوصاف،

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۷۲/۲.

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی ﷺ»، (سخنرانی در حسینیه ارشاد، ۸۴/۱۱/۱۹)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

منجر به تجلی اصول دین و معارف مذهب در شخص امام - در رتبه‌ای بیش از دیگران - شده است.

در نقد این سخن باید بگوییم:

اولاً: هیچ نظریه علمی‌ای را نمی‌توان بدون استناد و اتکا به همه قراین و شواهد ارائه کرد. کاری که آقای کدیور انجام داده‌اند، نوعی برخورد گزینشی با فرمایشات حضرت علی (علیه السلام) است؛ به طوری که حتی نهج البلاغه را هم پوشش نمی‌دهد؛ چه رسد به همه سخنان حضرت. به عبارت دیگر باید تحلیلی ارائه کرد که کل مدارک را دربرگیرد.

ثانیاً: ممکن است کسی ویژگی‌های مختلفی داشته باشد و در جایی به بعضی از آن‌ها استناد کند. اگر حضرت علی (علیه السلام) در جایی فرموده باشد: «من عالم هستم»، آیا از این سخن فهمیده می‌شود که ایشان حجت خدا و معرفی شده از سوی خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) نیست؟

ثالثاً: در تحلیل سخنان هر شخص، باید به شرایط صدور آن توجه شود. آقای کدیور با اشاره به سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جریان بیعت مردم مدینه با ایشان اظهار می‌کند:

استدلال علی این نبوده است که من منصوب الهی هستم یا من علم غیب

دارم. در زمان به خلافت رسیدن - پس از مرگ عثمان - علی می‌گوید من

شبانہ بیعت نمی‌کنم؛ فقط با رضایت مسلمانان خلافت را قبول می‌کنم.^۱

این سخن باید با توجه به شرایط زمان صدور آن تحلیل شود. در اینجا برخی قراین را - که وضعیت جامعه و اندیشه مسلمانان در زمان مورد نظر را نشان می‌دهند - یادآور می‌شویم تا امکان قضاوت واقع بینانه‌ای فراهم آید؛ امام (علیه السلام) به مردمی که هجوم آوردند و قصد نشانیدن ایشان در مسند حکومت را داشتند می‌فرماید:

«مسأله من و شما یکی نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما من

را برای خود می‌خواهید...»^۲

مرا واگذارید و دیگری را بطلبید؛ زیرا ما امری را در پیش رو داریم که

جهات مختلف و رنگارنگی دارد؛ دل‌ها بر این امر استوار و عقل‌ها بر آن

۱. کدیور، محسن، «بازخوانی تشیع ۲؛ ادامه نبوت منهای وحی»، (سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران،

۱۳ آذر ۱۳۸۴ش)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

ثابت نمی ماند. افق‌ها تیره گشته و راه راست پوشیده شده است. آگاه باشید که اگر دعوت شما را اجابت کنم، طبق آن چه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن این و آن و ملامت سرزنش کنندگان گوش فرا نخواهم داد.^۱»

پس از آغاز حکومت حضرت، پیش‌بینی فوق به تلخی تحقق یافت. اصحاب جمل و خوارج نهروان - که پیمان شکسته، شمشیر به روی امام کشیدند - و حتی سپاهسانی که ظاهراً طرفدار حضرت بودند، در قالب سخت‌ترین ملامت‌گرانِ نافرمان ظاهر شدند. در اینجا به سه نمونه مهم از این نافرمانیها اشاره می‌کنیم:

مردم در مقابل بیان احکام الهی از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر جا که با آموزه‌های خلفا مغایرت داشت به سختی مخالفت می‌کردند. حضرت در خطبه‌ای به طور مفصل این موارد را بازگو می‌کند؛ در بخشی از این خطبه می‌خوانیم: «اگر بخوایم این بدعت‌ها را برگردانیم، جز اندکی افراد که فضل من و وجوب اطاعتم را از قرآن می‌شناسند، کسی در اطرافم نمی‌ماند».^۲ بررسی مستقل این خطبه نشان می‌دهد این بدعت‌ها - که برخلاف سیره نبوی بوده‌اند - در دوره حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصلاح نشده‌اند. یکی از این بدعت‌ها اقامه نماز مستحب شیهای رمضان بود که حضرت به توقف آن دستور داد و البته با با فریادهای «وا عمراه» مواجه شد.^۳

- در جریان تجهیز سپاه برای جنگ با معاویه، افراد آن قدر بهانه‌جویی و نافرمانی کردند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شکوه فریاد می‌زند:
ای کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. خون به دلم کریدید و سینه‌ام را از خشم آکنیدید و پی‌درپی جرعه‌های غم و اندوه را به من نوشاندید. با سرپیچی و یاری نکردن، نقشه‌های مرا تباہ کردید تا آن‌جا که قریش گفتند: پسر

۱. همان، خطبه ۹۲.

۲. کلینی، کافی، ۵۹/۸، ح ۲۱؛ علامه مجلسی در *مرآة العقول* این حدیث را مورد اعتماد دانسته است.

۳. حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ۴۶/۸، ح ۱۰۰۶۳؛ صاحب جواهر این حدیث را موثق دانسته است (نجفی، محمدحسین، *جواهر الکلام*، ۱۴۱/۱۲).

ابوطالب مردی شجاع است، ولی از فنون جنگ آگاهی ندارد.^۱
 در جریان جنگ صفین، اکثر سپاه امام علیه السلام نه تنها حکمیت را به ایشان
 تحمیل کردند، بلکه تهدید نمودند که اگر دعوت سپاه معاویه به قرآن را
 نپذیری تو را می کشیم.^۲

این نمونه‌ها عمق سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار می‌سازد که در سال ۳۵ق به جمعیت
 مشتاق و هجوم آورنده بر در خانه خود فرمود: «مسأله من و شما یکی نیست». دغدغه آن
 جمعیت، رفع گرفتاری‌های به وجود آمده در حکومت عثمان بود؛ نه مقام الهی و یا افضلیت
 علی علیه السلام.

در برابر چنین مردمانی - که گذشت زمان بیشتر آن‌ها را شناساند - چه توقعی از امیرالمؤمنین
علیه السلام می‌رفت؟ آیا می‌توانست ۲۵ سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، با جماعتی که جز حاجت
 خویش نمی‌طلبد و نمی‌فهمد، از منصوص بودن الهی خویش و نصبش از سوی پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله سخن بگوید؟ معنای ضمنی چنین سخنی زیر سؤال بردن خلفای پیشین است؛ خلفایی
 که اکثریت جامعه، حتی مخالفت با بدعت‌های آنان را از امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌پذیرد.

در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که امام در دوران خلفا، به دلیل سخن گفتن از حق خویش بر
 خلافت، بارها به حرص و ورزی نسبت به قدرت متهم می‌شده است.^۳ اکنون که مردم با اصرار
 از وی می‌خواهند تا حکومت را بپذیرد، اگر بگوید که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله از روز نخست حق
 الهی من بوده، عکس‌العمل مردم چه خواهد بود؟ آیا به سادگی می‌توان گفت: «اگر امام
 مقام الهی داشت، حتماً باید در این شرایط بدان تصریح می‌کرد؛ حتماً چنین مقامی نداشته
 که در بارهاش سخن بگوید؟» اگر حضرت در این جا از نص الهی و نصب نبوی صلی الله علیه و آله نسبت
 به خویش سخن نگفته، در جایگاه‌های دیگری این مطلب را به زبان آورده است و دلایل و
 شواهد فراوانی بر این امر دلالت می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خویش نیز هر جا که شرایط مقتضی بود، حقیقت مقام
 امامت خویش را مطرح می‌کرد. نمونه آن، ماجرای مشهور رجب (میدان بزرگی مقابل مسجد

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین / ۴۹۰.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۵ و ۱۷۲.

کوفه) است که طی آن، امام با یادآوری ماجرای غدیر از حاضران خواستند هر کس در غدیر بوده بایستد و به آن چه دیده و شنیده شهادت دهد که سی نفر چنین کردند. علامه امینی در جلد اول *الغدیر*، طی بیست صفحه این حدیث را از چهار صحابی و چهارده تابعی - به تفکیک و نقل از منابع اهل سنت - ذکر کرده و اسامی بیست و چهار نفر از کسانی را که در ماجرای رحبه به غدیر خم شهادت دادند استخراج نموده است. وی در ابتدای این بخش، انگیزه امام از برپایی اجتماع رحبه را بیان می کند (که با ادعای ما در بحث جاری بسیار هم خوانی دارد):

چون به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که مردم ایشان را در مورد آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفی ایشان به عنوان خلیفه نقل می کند، متهم می سازند، در جمع مردم در رحبه کوفه حاضر شد و...^۱

سایر استنادات امیرالمؤمنین علیه السلام به واقعه غدیر نیز در نخستین مجلد *الغدیر* ذکر شده است. بیان مشابه درباره امام حسین علیه السلام آقای کدیور، در استدلالی دیگر می گوید:

امام حسین در پاسخ این سؤال مهم که «امام کیست؟» نمی گوید: «الامام هو المنصوب من الله، الامام هو المنصوص من قبل رسول الله؛ الامام هو المعصوم؛ الامام هو العالم بالغیب» مگر نه این که این چهار نکته، ابعاد مربعی به نام امامت کلامی در میان ماست؟ عصمت، علم غیب، نصب الهی و نص از جانب پیامبر؟

وی در بخش دیگری از همین سخنرانی به کلام امام حسین علیه السلام استناد می کند:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»؛ سوگند که امام نیست مگر کسی که این چهار صفت را داشته باشد: عامل به قرآن، پیگیر عدالت، پیرو حق و آنکه نفسش را برای خدا به بند کشیده باشد.^۲

۱. علامه امینی، *الغدیر*، ۱/۱۶۶.

۲. کدیور، محسن، «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» (سخنرانی در ۱۹/۱۱/۸۴)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

این استدلال آقای کدیور، مشابه استدلالی است که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام داشت؛ بنابراین، پاسخ‌های ما نیز به همان روال خواهد بود:

شرایط زمانی امام حسین علیه السلام

در قسمت‌های گذشته، نمونه‌هایی را ذکر کردیم که نشان می‌داد امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در میان کسانی که به اصرار، خواهان حکومت ایشان بودند، تا چه حد تحت فشار بود و نسبت به ایشان نافرمانی می‌شد. این موقعیت شخصیتی است با آن همه نقاط درخشان در دوران زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ با انبوه توصیه‌ها و تمجیدهای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او و نیز فضایل آشکار شده فراوانش.

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام معاویه به حاکمیت مطلق رسید و گستاخانه دشمنی با علی و آل علی علیهم السلام را در پی گرفت. او در فرمان‌هایی، نقل هرگونه فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السلام را موجب هدر بودن خون اشخاص اعلام کرد و پس از آن مقرر کرد آن حضرت را در سراسر بلاد اسلامی سب و لعن کنند. ابن‌ابی‌الحدید از قول مدائنی نقل می‌کند:

معاویه به عمال خود نوشت که هر کس چیزی در فضائل ابوتراب یا خاندان او نقل کند، حرمتی برای خویش نیست. خطیبان در هر شهر و منبری علی را لعن می‌کردند و از او بدی می‌گفتند. ابن‌زیاد در کوفه و بصره شیعیان را که از قبل می‌شناخت تعقیب کرده، هر کجا می‌یافت می‌کشت. بسیار دست‌ها و پاها قطع و چشم‌ها کور کرد. جمعی را بر نخل‌ها به صلیب کشید. گروهی را از عراق اخراج کرد تا جایی که کسی از افراد شناخته شده آنان باقی نماند...^۱

هم‌او می‌نویسد:

معاویه در سال ۴۰ بسر بن‌ارطاة، فرمانده سنگ‌دل و خون‌ریز خود را به سوی حجاز و مکه و مدینه و یمن گسیل داشت و به او فرمان داد تا در هر کجا پیروان علی علیه السلام وجود دارند آن‌ها را به بیعت معاویه دعوت کند و

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۴۴/۱۱.

اگر سر باز زدند بکشند و شیعیان علی (علیه السلام) را در هر کجا یافت به قتل برساند.^۱ طبری گزارش می‌کند که از جمله جنایات بَسْر در این مأموریت آن بود که چون به دو کودک خردسال عبیدالله بن عباس (والی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یمن) دست یافت، هر دو را سر برید و در مسیر یمن بسیاری از پیروان آن حضرت را کشت.^۲ وی هم‌چنین می‌نویسد: در سال ۴۱ زمانی که معاویه، مغیره بن شعبه را به حکومت کوفه فرستاد، بدو گفت: «هرگز بدگویی و دشنام به علی را فراموش نکن و از عیب‌جویی نسبت به یاران علی و سخت‌گیری نسبت به آنان کوتاهی منما.^۳ ابن عساکر (از علمای مشهور اهل تسنن) می‌نویسد: «معاویه سپاهیان می‌فرستاد تا هر کس از علی پیروی می‌کند بکشند».^۴ هم او می‌نویسد: «بسر بن‌ارطاة در پی این دستور معاویه، قبیله بنی‌کعب را میان مکه و مدینه کشت و اجساد آن‌ها را در چاه ریخت».^۵ ابن‌عبدالبرّ و ابن‌اثیر (از دیگر مشاهیر اهل تسنن) می‌نویسند: بَسْر در یکی از حملات خود، قبیله «همدان» را مورد یورش قرار داد؛ مردان آن‌ها را کشت و زنانشان را اسیر کرد و آن‌ها اولین زنان مسلمانی بودند که در اسلام به اسیری گرفته شدند.^۶

معاویه هم‌چنین با حیل‌های مختلف سعی می‌کرد جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در نظر مسلمانان تخریب کند. ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌کند شخصی به نام عمرو بن ثابت، در زمان معاویه در آبادی‌های شام می‌گشت و به مردم می‌گفت: «علی مرد منافقی است که در شب عقبه می‌خواست شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رَم دهد و ایشان را بکشد؛ پس او را لعن کنید».^۷ این مطلب را ثقفی نیز از قول واقدی نقل کرده است.^۸

۱. همان، ۶/۲.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۰۷/۴.

۳. همان، ۱۸۸/۴.

۴. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۱۹/۵۹.

۵. همان، ۱۵۲/۱۰.

۶. ابن‌عبدالبرّ، الاستیعاب، ۱۶۱/۱؛ ابن‌اثیر، اسد الغابته، ۱۸۰/۱.

۷. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۰۳/۴.

۸. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الفارات، ۵۸۱/۲.

این اقدامات معاویه تا آنجا گسترش یافت که حموی می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب بر منبرهای شرق و غرب عالم اسلام لعن می‌شد».^۱ سر حجر بن عدی و شش تن از یاران حضرت به دستور مستقیم معاویه در شام - به دلیل امتناع از لعن امیرالمؤمنین (علیه السلام) - از بدن جدا شد. هم‌چنین با دستور وی یکی از یاران حجر به نام کریم بن عقیف خثعمی، در کوفه به دست زیاد بن ابیه زنده به گور شد.^۲

یکی دیگر از اقدامات معاویه در تخریب وجهه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جعل احادیث در مورد آن حضرت بود. ابن ابی‌الحدید از استاد خویش نقل می‌کند:

معاویه گروهی از صحابه و تابعین را به خدمت گرفت تا اخباری که عیوبی را به حضرت علی (علیه السلام) نسبت می‌دهند بسازند؛ افرادی از قبیل ابوهریره، عمروعاص، مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر.

وی در ادامه، دو حدیث از جعلیات شخص اخیر را نقل می‌کند؛ از جمله اینکه «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر غیر اسلام از دنیا می‌رود و اهل آتش است»!^۳ هم‌او می‌گوید:

معاویه، به سمرة بن جندب چهارصد هزار دینار داد تا آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره را که در آن‌ها سخن از دشمنی سرسختانه شخصی منافق با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، در شأن امیرالمؤمنین معرفی کند و آیه ۲۷ این سوره را - که در آن سخن از جانبازی برای کسب رضایت الهی است و در مورد علی (علیه السلام) در لیلۃ المبیت نازل شده - راجع به ابن‌ملجم بداند.^۴

نمونه دیگر از جعلیات که به صحیح بخاری و صحیح مسلم (صحیح‌ترین کتب روایی در نظر اهل سنت) نیز راه یافته است، حدیثی است که عمرو بن عاص به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت می‌دهد: «آل ابی‌طالب در شمار دوستان من نیستند»!^۵

۱. حموی، یاقوت، معجم البلدان، ۱۹۱/۳.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۰۵/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۵/۸.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶۳/۴.

۴. همان، ۷۳/۴.

۵. همان، ۶۴/۴.

ابوهریره نیز یکبار پس از صلح امام مجتبی (علیه السلام) هنگام ورود به کوفه، حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جعل کرد و به استناد آن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مورد نفرین خدا و ملائکه دانست. چون خبر به معاویه رسید، وی را به حکمرانی مدینه منصوب کرد.^۱

کار مهم دیگری که معاویه همزمان با تبلیغات منفی درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می داد، جعل روایت در فضیلت خلفای اول، دوم و سوم (به ویژه عثمان) بود که از بیان تفصیلی آن می گذریم. این امر نیز به نوبه خود موجب می شد تا هرگونه ادعایی در مورد منصوص بودن امامت علی و آل علی (علیهم السلام) - به جهت سلبی بودن این ادعا نسبت به خلفا - با حکومت و افکار عمومی مشکل پیدا کند.

این اقدامات، به مرور زمان موجب می شدند که در سراسر بلاد بزرگ اسلامی، اذهان عمومی مسلمین نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) مخدوش شود. در این میان وضعیت کسانی که در دوران خلفا به اسلام گرویده بودند - و بسیاری از مسائل صدر اسلام را نمی دانستند - قابل توجه است.

حال مقایسه ای کنیم میان وضعیت «امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و «امام حسین (علیه السلام) در آغاز خلافت یزید»؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اینکه جامعه اسلامی - به ویژه مردم مدینه - سوابق منحصر به فرد او در اسلام و انبوه ستایش ها و توصیه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او را هنوز در خاطر داشتند، آنطور مظلوم بود که نمونه هایش را گفتیم. اما امام حسین (علیه السلام) در آغاز حکومت یزید، دورانی بیست ساله را پس از پدر گرامی خویش پشت سر نهاده بود؛ دورانی که معاویه در بدنام کردن آل علی (علیهم السلام) و قتل و حبس شیعیان، از هیچ اقدامی دریغ نورزیده بود. امام حسین (علیه السلام) با دو مشکل بزرگ مواجه بود: ۱ - فشار بی امان بنی امیه بر خود و شیعیانش؛ ۲ - افکار عمومی متأثر از تبلیغات ضد علوی (که از جریانات قوی پنجاه ساله پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و به ویژه دوره بیست ساله حکومت معاویه رنگ گرفته بود).

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه ای که معاویه در اعتراض به برخی اقدامات امام به ایشان ارسال کرده بود، می نویسد:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶۷/۴

«آیا تو قاتل حجر و یارانش که اهل عبادت و خشوع بودند و بدعت‌ها را بسیار ناروا می‌شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند ... نیستی؟ آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی که عبادت چهره‌اش را فرسوده بود^۱؟ تو زیاد را بر مسلمانان مسلط نموده‌ای تا آن‌ها را بکشد و دست و پاهایشان را قطع کند و بر نخل‌ها به صلیب بکشد. آیا تو قاتل حضرمی نیستی که زیاد در مورد او به تو نوشت: «بر دین علی است»^۲.

امام حسین علیه السلام مبتلا شدن اسلام به زمامداری مانند یزید را مایه نابودی اساس دین می‌داند و با خروج از مدینه و امتناع از بیعت با یزید، این پیام را انتشار می‌دهد و مشروعیت آنان را به چالش می‌کشد.

تا این‌جا دو زمینه مهم اجتماعی را یادآور شدیم: ۱- خطری که متوجه اساس اسلام بود؛ ۲- شرایط ضد علوی. در چنین شرایطی اگر امام حسین علیه السلام موضوع خلافت خویش، پدر و برادر بزرگوارش (به نص الهی و نصب نبوی) را مطرح می‌کرد، این امر حتی قبل از دخالت حکومت، به چالشی میان امام و مسلمانان منجر می‌شد. در این فرض، بنی‌امیه می‌توانستند با بهره‌گیری از تعصب مردم نسبت به خلفا، خروج حسین بن علی علیه السلام از دین جدش را در اذهان عمومی جایاندازند و با این کار، حرکت امام را خنثی کنند.

اگرچه در همان شرایط نیز حکومت، اباعبدالله علیه السلام را به خروج از اسلام متهم کرد و توانست امام علیه السلام و همراهانش را به شهادت برساند و خاندانش را به اسارت ببرد و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را - شهر به شهر - خارجی معرفی کند؛ اما در عین حال، قیام امام علیه السلام به مرور زمان، در جامعه اسلامی تأثیری شگرف برجای گذارد و اسلام اصیل را علیرغم حمله سنگین بنی‌امیه حفظ کرد. اگر امام علیه السلام در جریان حرکتی که به قیام عاشورا منتهی شد، موضوع امامت الهی خویش را مطرح می‌کرد، یقیناً مسئله اصلی (که به بیان خود حضرت، حفظ اساس دین از زنگ حکومت شخصی چون یزید و ممانعت از محو شدن اسلام بود) تحت الشعاع قرار می‌گرفت و علاوه بر مواجهه سخت‌تر حکومت، افکار عمومی نیز در برابر حرکت امام علیه السلام

۱. معاویه دستور داد همسر وی را حبس کردند و دو سال بعد که او را یافتند، سرش را بریدند و برای همسر وی در زندان دمشق فرستادند (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۰/۶۹).

۲. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ۲۰۳/۱.

تحریک می‌شد.

بنابراین در پاسخ به آقای کدیور می‌گوییم: اولاً: برای تحلیل صحیح اقدامات و سخنان امام حسین (علیه السلام) باید به شرایط زمانی حضرت توجه کنیم؛ توقع ما باید متناسب با شرایط باشد. قضاوت در باب موضوعات اجتماعی، بدون توجه به وضعیت اجتماعی حاکم، انتزاعی و ناصحیح است. ثانیاً: در میان آن‌چه از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است - که طبعاً شامل همه وقایع و سخنان نیست - مواردی دال بر آن‌چه آقای کدیور نسبت به آنها بی‌اطلاعی کرده، یافت می‌شود.

■ نمونه‌هایی از معرفی جایگاه امامت، در کلام و سیره امام حسین (علیه السلام)

امام در پاسخ به معاویه در باب ولایت‌عهدی یزید می‌نویسد:

«و همانا تو با جانشین قرار دادن یزید، ما را از میراث پدری‌مان منع نمودی. به‌خدا قسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این امر را برای ما از بدو ولادت به وراثت گذارد.»^۱
ابن‌اعثم کوفی نقل می‌کند که چون ولید بن عقبه (والی مدینه)، از امام حسین (علیه السلام) برای یزید بیعت خواست، ایشان در پاسخ فرمودند:

«ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه رحمتیم. خداوند به‌واسطه ما آغاز کرد و با ما به‌پایان می‌برد و یزید مردی فاسق و شرابخوار و ... است؛ پس کسی چون من با مثل او بیعت نمی‌کند.»^۲

آیا مجموع این تعابیر، با امامتی که آقای کدیور ادعا می‌کند سازگاری دارد یا با امامت به معنای متداول شیعی آن؟

به‌نقل ابن‌اعثم، امام (علیه السلام) در همان ماجرا، به مروان حکم فرمودند:

«وای بر تو! از من دست بردار که تو پلیدی و ما اهل بیت طهارتیم؛ همانان که خداوند درباره‌شان بر پیامبرش نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

۱. همان، ۲۰۹/۱.

۲. کوفی، ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۴/۵.

عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱

یکی از شگفتی‌های عاشورا، زهیر بن قین است که - بنا بر مشهور - طرفدار عثمان بود. بر اساس نقل ابومخنف، وی که در مسیر خود، به کاروان حضرت اباعبدالله علیه السلام نزدیک شده بود، تلاش کرد تا با حضرت مواجه نشود؛ اما امام علیه السلام او را طلبید. پس از ملاقات با امام حسین علیه السلام تغییر شگرفی در زهیر ایجاد شد. تنها مطلبی که از این ملاقات اسرارآمیز نقل شده، این است که امام علیه السلام ماجرای را به یاد زهیر آوردند؛ پس از جنگی در منطقه لنجر، سلمان فارسی از زهیر پرسیده بود: «از این پیروزی خوشحالی؟» و پس از پاسخ مثبت او، سلمان گفته بود: «هنگامی که با جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله مواجه شدید، از این که همراه با آنان بجنگید، بیشتر شادمان باشید»^۲.

بنابراین نقل، خبر غیبی امام حسین علیه السلام باعث تحوّل زهیر شده است.

با توجه به مطالبی که گذشت، اگر - بر فرض - در مقطعی، امام حسین علیه السلام کمتر به امامت منصوص تصریح کردند (یا اصلاً تصریح نکردند) و در سایر مقاطع به این موضوع تصریح کردند، تکلیف چیست؟ نیافتن این مطلب در دوره‌های خاص، نمی‌تواند باعث انکار آن شود؛ زیرا حضرت در دوره دیگری، بدان تصریح کرده‌اند. در چنین فرضی، برای ارائه یک تحلیل علمی و منطقی، می‌توان از تحلیل تاریخی مدد گرفت؛ یعنی تحلیلی که دلیل صدور کلام در یک دوره و عدم صدور آن در دوره دیگر را تبیین نماید.

تا این‌جا، از منابعی که آقای کدیور در مباحث خود، به‌اعتبار آن‌ها تصریح یا بدان‌ها استناد نموده است، مدرک آوردیم؛ یعنی: نهج‌البلاغه، مقتل ابی‌مخنف، الفتوح (ابن‌اعثم) و الامامة و السياسة (ابن‌قتیبه). البته این نحوه اعتبار دادن به چند منبع و سلب اعتبار از منابع دیگر، جای نقد جدی دارد (مانند نقدی که درباره نهج‌البلاغه ذکر شد).

اکنون جا دارد از ایشان بپرسیم: آیا روایات فراوانی که امثال شیخ صدوق در باب منصوص بودن امامت ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند، هیچ‌جا اعتنایی ندارند؟ در کتب مورد اعتماد شما، بسیاری از نقلیات، به‌صورت مرسل، یا اساساً بی‌سند هستند؛ ولی روایات مورد اشاره ما غالباً

۱. همان/ ۱۷ و ۱۸

۲. ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام / ۷۴.

مسند هستند. به چند نمونه توجه کنید:

(الف) موضوع کتاب کفایة الأثر فی النص علی الائمة الإثنی عشر جمع‌آوری سخنان رسول خدا ﷺ، اهل بیت ﷺ و برخی از صحابه آنان، در باب امامت منصوص الهی ائمه معصومین ﷺ است. مؤلف کتاب، «محمد بن علی خزاز قمی»، از علمای قم در قرن چهارم هجری و شاگرد شیخ صدوق است که علمای رجال از او به «الثقة الجلیل» یاد کرده‌اند.

(ب) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیح از امام حسین ﷺ نقل کرده است: از امیرالمؤمنین ﷺ درباره سخن رسول خدا ﷺ «میان شما دو چیز گران قدر به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم» سؤال شد که «عترت کیانند؟» امام ﷺ فرمودند: «من و حسن و حسین و نه امام از نسل حسین که نهمین ایشان، مهدی و قائم آنها است. آنان از قرآن و قرآن از آنان جدا نمی‌شوند...»^۱

(ج) در کتاب کافی (مهم‌ترین کتاب حدیثی شیعه) احادیث زیادی در باب موضوع امامت هست. چنان که گزینش سخت‌گیرانه و یا حتی افراط‌گرایانه درباره سند این احادیث به کار رود، باز هم موارد فراوانی باقی می‌مانند که صحیح‌السند و قابل اعتماد خواهند بود.^۲ نمونه‌ای از این احادیث را در زیر می‌آوریم:

- امام صادق ﷺ می‌فرماید:

«رسول خدا ﷺ مرا زاده (از نسل حضرتتم) و به قرآن آگاهم. در آن، آغاز خلقت و هر چه تا قیامت پیش آید و خبر آسمان و زمین و بهشت و جهنم و آن چه اتفاق افتاده و خواهد افتاد آمده است. این‌ها را می‌دانم (به‌همان سادگی که) گویا به کف دستم می‌نگرم. خداوند فرموده: ﴿در قرآن بیان روشن همه چیز هست﴾»^۳

- از امام صادق ﷺ درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ سؤال شد؛ فرمود:

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ۲۴۱/۱

۲. در این بخش، روایاتی را ذکر کرده‌ایم که صاحب کتاب صحیح‌الکافی نیز آن‌ها را آورده است.

۳. کلینی، کافی، ۶۱/۱، ح ۸.

« این آیه در شأن علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد... زمانی که عمر [امام] حسن علیه السلام به پایان می‌رسید به [امام] حسین علیه السلام فرمود: خداوند به پیروی من امر کرد؛ همان‌طور که به اطاعت تو و پدرت امر فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره (وجوب پیروی) من، ابلاغ کرد؛ چنان‌که در مورد تو و پدرت ... سپس مسأله به علی بن الحسین علیهما السلام و پس از او به محمد بن علی واگذار شد. ^۱»

در حدیث دیگری راوی به امام عرض می‌کند که ما اطاعت اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله را واجب می‌دانیم. حضرت با تأیید سخن وی، در بیان مبنای قرآنی وجوب اطاعت از ائمه علیهم السلام می‌فرماید: «آنان کسانی هستند که خداوند راجع به ایشان، آیه اولی الامر ^۲ و آیه ولایت ^۳ را نازل فرموده است». ^۴

امام صادق علیه السلام: «... ما حجت‌های الهی بر بندگان او و گنجینه‌داران علم اویم». ^۵

■ روایات معرف امامت، در منابع تسنن

اگر از باب تسامح، همه مناقشات را درباره اعتمادپذیری کتب حدیثی شیعه صحیح فرض کنیم و حتی همه این کتب را از دایره تحقیق خارج کنیم، منابع اهل تسنن برای اثبات ادعاهای ما در بحث امامت کافی هستند.

یکی از مدارک ما در بحث امامت - که با استناد صرف به منابع اهل تسنن می‌توان آن را اثبات کرد - حادثه «غدیر خم» است؛ حادثه‌ای که نمی‌توان بدون توجه به آن، در موضوع امامت، نظریه‌پردازی کرد. اصل ماجرای غدیر خم به شکل متواتر نقل شده و غیر قابل انکار است. این‌که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، معرفی علی بن ابی طالب علیه السلام به‌عنوان

۱. همان، ۲۸۶/۱، ح ۱.

۲. نساء/۵۹.

۳. مائده/۵۵.

۴. همان، ۱۸۷/۱، ح ۷.

۵. همان، ۱۹۳/۱، ح ۵.

جانشین خویش و پیشوای مؤمنان پس از خود بوده نیز از قراین و شواهد موجود - حتی از منابع اهل تسنن - به خوبی برمی آید.^۱

نگارنده در سال ۱۳۸۵ ش مقاله‌ای با عنوان «غدیر خم و بازخوانی تشیع» نوشتم و در اختیار آقای کدیور و جمعی از مخاطبان وی قرار دادم. در این مقاله، به برخی قراین که در نقل‌های اهل سنت از ماجرای غدیر خم وجود دارند و بر اعلام خلافت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غدیر دلالت می‌کنند، اشاره شده بود.^۲

اندکی پس از نگارش این مقاله، در عاشورای ۱۳۸۵ ش گفتگویی با آقای کدیور دست داد. در آن گفتگو وی ضمن اشاره به مقاله یاد شده، انتقادی به این مضمون اظهار داشت که «من درباره غدیر صحبتی نکرده‌ام؛ چرا در نقد مباحثم، به مطالبی پرداخته‌ای که من بدان نپرداخته‌ام». این سؤال موجب تعجبم شد و گفتم: «من به غدیر پرداخته‌ام». و توضیح دادم که وقتی شما به «بازخوانی تشیع» اقدام و نص در امامت را رد کرده‌اید، لاجرم باید درباره واقعه غدیر خم پاسخ‌گو باشید.

ایشان در مقام پاسخگویی، اشکالی را مطرح کرد که از رایج‌ترین و ساده‌ترین اشکالات درباره دلالت حدیث غدیر است: مگر می‌شود جمعیت انبوهی در غدیر باشند و سخن پیامبر خدا (ص) درباره جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشنوند و بیعت کنند، اما به زودی پیمان بشکنند؟ پاسخ کوتاهی به ایشان دادم؛ همان پاسخی که خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این سؤال داده است؛ کسی از یهودیان به آن حضرت (به سرزنش) گفت: هنوز پیغمبرتان را به خاک نسپرده

۱. علاقه‌مندان برای اطلاع بیشتر رک: حسینی میلانی، سید علی، *نفحات الازهار فی خلاصه عیقات الانوار*؛ علامه امینی، *الغدیر*، مجلدات ۶ تا ۹..

۲. مواردی که واژه «مولی» را در حدیث غدیر «سربرست» و «صاحب اختیار» معنا کرده‌اند (از جمله خبر دادن پیامبر اکرم (ص) از نزدیکی مرگ خویش در خطابه غدیر که در منابع اهل تسنن آمده است)، نشان می‌دهند که پیامبر (ص) در صدد بیان وصیتی مهم بوده‌اند؛ نه فقط ضرورت دوستی و یاری امیرالمؤمنین (علیه السلام). بیان حدیث ثقلین در خطابه غدیر (که آن هم در منابع اهل تسنن آمده است) و تأکید بر همراهی جدایی‌ناپذیر اهل بیت (علیهم السلام) با کتاب خدا تا قیامت نیز با ادعای شیعه تناسب دارد. طبق نقل بزرگان اهل تسنن، پیامبر اکرم (ص) پیش از بیان عبارت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» بالاترین منصب الهی خود یعنی «صاحب اختیار بودن بر مؤمنان، بیش از خود آنان» (مضمون آیه ششم سوره احزاب) را گوشزد فرمود و از حاضران بر این منصب خود اقرار گرفت. یادآوری چنین منصبی نیز دلالت بر اهمیت معنای مورد نظر از عبارت «من کنت مولاه...» دارد که با دوستی و مانند آن فراهم نمی‌آید.

بودید که درباره او اختلاف کردید! امام علیه السلام به او فرمودند:

« ما تنها در آن چه از او شنیده‌ایم اختلاف کردیم، نه درباره خود او؛ اما شما هنوز پاهایتان از آب دریا (که از آن عبور کردید) خشک نشده بود که به پیغمبرتان گفتید: «خدایی برای ما قرار بده؛ همان‌طور که این بت‌پرستان خدایانی دارند. آن‌گاه (موسی) فرمود: شما مردمی نادان هستید»^۱»^۲

می‌توان ماجرای مشرک شدن اکثریت بنی‌اسرائیل، پس از غیبت چهل روزه حضرت موسی علیه السلام را نیز به این فرموده حضرت اضافه کرد. توجه به این شواهد قرآنی، استبعاد پنهان در اشکال را دفع می‌کند؛ ضمن آن که اگر مسلمانان در مسأله امامت منحرف شدند، بنی‌اسرائیل در اساس توحید لغزیدند.

البته این اشکال، پاسخ‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله پیمان شکنی‌ها و ضعیف‌نمایی‌های مسلمانان در حیات و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ مانند: فرار در جنگ‌های احد و حنین، تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حین ادای خطبه جمعه به‌خاطر کاروان تجاری، عدم تمکین اولیه نسبت به امر حضرت در جریان صلح حدیبیه و... .

به‌هر تقدیر، علاوه بر حدیث غدیر، موارد دیگری نیز در منابع اهل سنت وجود دارند که بر امامت مورد عقیده شیعه دلالت می‌کنند؛ مانند: حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث اثنی عشر خلیفه و... . بازخوانی تشیع بدون نظر به این موارد، ثمر نمی‌بخشد.

■ محکی دیگر بر مبانی علمی «بازخوانی تشیع»

آقای کدیور از یک سو مسأله‌مبنایی «دغدغه استناد» و از سوی دیگر، ادعاهایی در تضعیف اعتبار منابع روایی شیعه را در بحث «بازخوانی تشیع» مطرح می‌کند (که نقد مستقلاً می‌طلبند)، اما خود در مقام ارائه سند، بسیار ضعیف عمل کرده است. به‌گزیده‌های از سخنان ایشان توجه کنید:

یکی از کارکرد های سنتی عزاداری ما این بوده است که این طرف اهل

۱. اعراف/۱۳۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۷.

تشیع هستند و آن طرف اهل تسنن بوده‌اند. حال بینیم امام حسین واقعی چه گفته است. امام علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمودند: قسم به خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان بشیر و نذیر فرستاد، اگر پدر تو عمر بن خطاب زمان مرا درک می‌کرد، قطعاً مرا یاری می‌کرد؛ آنچنان که جد مرا یاری کرد. ... به هر حال این واقعیات مذهب ماست.^۱

نقلی که آقای کدیور به عنوان سخن امام حسین واقعی و واقعیات مذهب مطرح کرده، در کتاب *الفتح* (ابن اعثم کوفی) آمده است. ما در این جا از بحث فنی درباره ضعف اعتبار این کتاب - به دلیل زیر سؤال بودن اصالت نسخه موجود آن^۲ - درمی‌گذریم؛ ولی چند نکته را یادآور می‌شویم:

- نقل ابن اعثم - به سیاق روش معمول آقای کدیور - بدون سند است و وی به سادگی از کنار این موضوع گذشته است.

- در نقلهای مورخین، ملاقات عبدالله بن عمر با امام حسین علیه السلام تعارضات زیادی - به‌ویژه با نقل ابن اعثم - دارد؛ در حالی که ابن اعثم این ملاقات را در مکه و با حضور عبدالله بن عباس می‌داند، ابن عساکر در *تاریخ دمشق* و ابن سعد در *الطبقات الکبری*، محل آن را در ابواء (نزدیک مدینه) و با حضور عبدالله بن عیاش بن ابی‌ربیع می‌داند؛ حال آنکه آنان در بازگشت از عمره به مدینه بوده‌اند. متن گفتگوهایی که این دو عالم مشهور اهل تسنن و نیز دو عالم دیگر آنان یعنی ابن اثیر در *الکامل فی التاریخ* و ابن کثیر دمشقی در *البدایة و النهایة* نقل کرده‌اند، کاملاً با مضمون آن چه ابن اعثم آورده مغایر است. در نقل این چهار نفر، عبدالله بن عمر با لحنی سرزنش‌آمیز، امام حسین علیه السلام را از مخالفت با جماعت مسلمین بر حذر می‌دارد. نقلیات اخیر الذکر، با همه موضع‌گیری‌های مشهور ابن عمر در حوادث پیش و پس از کربلا هم‌خوانی دارند؛ بر خلاف آن چه ابن اعثم نقل نموده و هیچ تطبیقی

۱. کدیور، محسن، «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی»، (سخنرانی در حسینیه ارشاد، ۸۴/۱۱/۱۹)، متن پیاده شده در سایت ایشان موجود است.

۲. رک: جعفریان، رسول، منابع تاریخی اسلام، ۱۶۵.

با شخصیت و سوابق ابن عمر و رابطه او با آل علی علیهم السلام ندارد. - پاسخ‌هایی که ابن اعثم از قول امام علیه السلام به ابن عمر نقل کرده است، مغایر با موضع صریح و قاطع حضرت در نوع ملاقات‌هایی است که از ایشان با اشخاص سرشناس مانند محمد بن حنفیه و فرزدق نقل شده و در آن‌ها از قصد جدی خود بر خودداری از بیعت با یزید و ادامه این مخالفت سخن گفته است؛ اما ابن اعثم چنین نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام به ابن عمر فرمود: «اگر در نظر تو من اشتباه می‌کنم، مرا از این کار منصرف کن که من خضوع خواهم نمود و سختت را خواهم شنید و اطاعت می‌کنم». وی در ادامه سخنانی تعارف‌گونه را نیز از قول امام خطاب به ابن عمر نقل کرده است که به نظر می‌رسد تلاشی است ناشیانه و غیرمنطبق با واقعیات تاریخی، برای القای روابط دوستانه. در این نقل ناسازگاری‌های دیگری نیز به چشم می‌آید.

- بر اساس گزارش منابع تاریخی، عبدالله بن عمر، پس از بیعت مردم مدینه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بیعت خودداری کرد.^۱ ابن کثیر می‌نویسد: زمانی که علی علیه السلام قصد جنگ با معاویه را داشت، مردم مدینه را به جهاد تشویق کرد؛ اما اجابت نکردند. پس عبدالله بن عمر را طلب کرد و او را به خروج برای جهاد خواند. عبدالله پاسخ داد که اگر مردم مدینه آمدند، من هم می‌آیم؛ البته در این سال فعلی نه. سپس آماده شد و به مکه رفت.^۲ حکایت موضع‌گیری‌های ابن‌چینی از سوی ابن عمر طولانی است و لذا ملاقات وی با حضرت سیدالشهدا علیه السلام آن‌گونه که در سایر کتب تاریخی آمده (و بدان‌ها اشاره شد) بسیار به صحت نزدیک‌تر است. این نمونه، محکی بود به روش آقای کدیور که با اعتماد به نقلی ضعیف، مبنایی فکری را محکوم و مبنای دیگر را به‌عنوان حقیقت و واقعیت دین جایگزین می‌کند.

۱. ابن خلدون، تاریخ، ۱/۲۱۴.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ۷/۲۵۷.

■ جمع‌بندی

در این مقال بیان شد که آقای کدیور، رویکرد کاملاً متفاوتی را در معرفی تشیع اختیار نموده و ارکان اصلی این مذهب - بر حسب دیدگاه متداول - را از حقیقت آن جدا شمرده است. این ارکان که ناظر به موضوع امامت هستند عبارت بودند از: نص، عصمت و علم غیب. همانطور که گفتیم تعریف ایشان از شیعه بودن عبارت است از: «اعتقاد به امامت دانشمندان پرهیزگار و البته از مذهب‌ترین و پاکیزه‌ترین افراد».

به‌طور خلاصه، ضعف‌های رویکرد آقای کدیور عبارتند از:

- عدم ارائه دلایل اثبات‌گر برای نظریه؛

- رد دلایل طرف مقابل، بدون استدلال؛

- منحصر دانستن فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نهج‌البلاغه و برخوردهای غیرفنی دیگر با این کتاب؛

- مغایرت مبانی مورد ادعا، حتی با بخش‌های متعددی از نهج‌البلاغه (که وی آن را «قوی‌ترین سند دینمان بعد از قرآن کریم» می‌داند)؛

- مغایرت مبانی مورد ادعا، با کتبی که اعتبار کمتری از نهج‌البلاغه ندارند؛

- انتساب بدون سند عقیده مورد نظر، به اصحاب طراز اول امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛
- بی‌توجهی به نقلیات فریقین که عقیده اصحاب را مطابق اعتقاد رایج شیعه گزارش می‌کنند؛

- تحلیل ناصحیح از فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناظر به موضوع افضلیت و نیز عبارات مشابه امام حسین (علیه السلام)؛

- بی‌توجهی به شرایط صدور کلام در مقام تفسیر آن؛

- توجیه‌گر نبودن رویکرد مورد نقد حتی نسبت به مستندات مورد اذعان اهل تسنن در امامت؛

- تضعیف گسترده منابع روایی شیعی (که البته ضعف - و بلکه فقدان - ادله وی در این مورد، نقد مستقلی می‌طلبد).

مقصود اصلی از طرح این بحث - علاوه بر نشان دادن موارد فوق - توجه دادن به این امر است که کار سترگی مانند «بازخوانی تشیع» به روش‌های علمی دقیق‌تر و دقت‌ورزی‌های بیشتری از سوی پژوهشگر نیاز دارد و بازخوانی اگر فاقد شرایط لازم باشد، سودبخش نخواهد بود.

فهرست منابع

نهج البلاغه

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبیه الله، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیة، بیروت، ۱۳۷۸ ه.ق.
- ابن اعثم، احمد بن علی، الفتوح، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
- ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، دارالفکر للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، انتشارات شریف الرضی، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ابی مخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین (علیه السلام)، چاپخانه علمیه، قم، بی تا
- امینی، شیخ عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۷ ه.ق.
- تقی، ابراهیم بن محمد، الغارات، چاپخانه بهمن، تهران، ۱۳۵۵ ه.ش.
- حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ه.ق.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا
- رضی، محمد بن الحسین، خصائص الائمة (علیهم السلام)، انتشارات آستان قدس رضوی (علیهم السلام) مشهد، ۱۴۰۶ ه.ق.
- صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۰۵ ه.ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، انتشارات کتابخانه آیه الله عظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
- نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفة، بیروت، لبنان، بی تا
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی تا